

ما زنده به آنیم...

محمود پس از آزادی به کردستان رفت و به واسطه ارتباطی که با شهید بروجردی داشت، زمینه‌های انتقالش را به سپاه فراهم کرد و به سردشت رفت و قائم مقام سپاه آن‌جا شد. در همان دوران و در سال ۱۳۶۲ در نبرد با ضدانقلاب زخمی شد و مدتی تحت درمان قرار گرفت. بعد از آن به‌عنوان نیروی عادی بدون این که خودش را معرفی کند، به سپاه بانه پیوست. پس از مدتی فرمانده سپاه آن‌جا متوجه شد و او را به‌عنوان فرمانده گردان انتخاب کرد. مدتی بعد هم شهید صیاد شیرازی در سفری که به بانه و آن مناطق داشت، «امان‌اللهی» را دید و به ارتش دعوت کرد. پس از آن دوباره به سپاه پیوست و در سال ۱۳۶۶ به ژاندارمری کردستان رفت و جانشین عقیدتی سیاسی ژاندارمری و بعد نیروی انتظامی استان کردستان شد.

هدیه‌های پس از مرگ

شهید امان‌اللهی سرانجام به علت جراحات شدید مغزی، طی دو مرحله در بیمارستان توحید شهر سنندج، تحت درمان و مراقبت پزشکان قرار گرفت. اما بنا به تشخیص پزشکان، به‌صورت اورژانسی به بیمارستان خانواده ارتش در تهران منتقل شد.

متأسفانه تلاش پزشکان و مراقبت‌های ویژه اثری نداشت. محمود امان‌اللهی در آخرین لحظات خواسته بود اگر امکان اهدای اعضای بدنش وجود داشته باشد حتماً این کار صورت بگیرد. قلبش به یک پسر جوان، کلیه‌اش به یک خانم، و ریه‌اش در شیراز به فردی اهدا و پیوند زده شد.

پس از شهادتش تشییع جنازه باشکوهی در تهران، سنندج، و بیجار انجام شد، به طوری که طول ماشین‌هایی که جنازه او را از سنندج به بیجار مشایعت می‌کردند، حدود ۳۵ کیلومتر بود.

هدیه‌های پس از مرگ



زخمی‌اش را سند جنایات بعضی‌ها خواند و اجازه قطع کردن پایش را نداد.

سرانجام بنا به تشخیص سازمان صلیب سرخ جهانی، طبق کنوانسیون سوم ژنو، به‌علت شدت جراحات، به‌عنوان مجروح جنگی صعب‌العلاج برای مداوا، پس از ۲۴ روز اسارت به همراه ۲۴ نفر از اسرای معلول ایرانی با اسرای عراقی در ایران مبادله و با دومین کاروان آزادگان در تاریخ ۶۰/۳/۲۶ وارد فرودگاه مهرآباد تهران شد. اما اگر از من می‌شنوید، موضوع فقط این نبود. چون به‌قول مرحوم ابوترابی: «در ایامی که من با امان‌اللهی بودم، احساس کردم همه ما اسیر دست عراقی‌ها هستیم و عراقی‌ها اسیر دست امان‌اللهی!»

خبر اسیر بودن مرحوم ابوترابی را هم امان‌اللهی داد. چون تا آن زمان خبری از اسارت و زنده بودن مرحوم ابوترابی نبود و همه فکر می‌کردند ایشان شهید شده.

پس از مدتی شکنجه، «محمود امان‌اللهی» را به اردوگاه «رمادیه» منتقل کردند. دوستان هم‌زمش با توجه به اوضاع و احوال و قرائن، احتمال شهادتش را داده بودند. برای همین طبق فرمان همگانی شماره ۲۳۴ ارتش، پوستر شهادتش از سوی دانشگاه افسری نذاجا چاپ شد. مراسم شهادت هفت و چهل هم در زادگاهش برگزار گردید.

اما او همان‌طور که در خرمشهر طوفان به‌پا کرده بود، اوضاع آسایشگاه‌ها را به‌هم ریخت. «محمود» به‌خاطر همکاری نکردن با استخبارات بعث و تحریک کردن اسرا بارها مورد شکنجه و آزار و اذیت قرار گرفت. صدای تلاوت قرآن، اذان و مداحی او در رثای امام حسین (علیه السلام) و یارانش، عراقی‌ها را به ستوه آورده بود. به همین دلیل و جبران این سرسختی‌ها، او را بدون معالجه در سیاه‌چال‌ها، شکنجه‌گاه‌ها و زندان‌های مخفی، شکنجه می‌کردند. حتی یک‌بار به بهانه مداوای مجروحیت، به‌قصد قطع کردن پا او را به بیمارستان الرشید بغداد اعزام کردند. پزشکان عراقی تهدید کردند که اگر پای راستش قطع نشود، امکان سرایت عفونت به سایر اعضای بدن هست؛ اما شهید امان‌اللهی پای